

حجاب اجباری، جنبش ژینا و طبقه‌ی متوسط

نوشین احمدی خراسانی



در سال ۱۳۹۶ وقتی ویدا موحد روسری‌اش را بر چوب کرد، نسل جوان از اقدام رادیکال «دختران خیابان انقلاب» علیه حجاب اجباری چندان استقبال نکرد اما پنج سال بعد همان حرکت رادیکال به خیزشی فراگیر در میان نسل جوان انجامید. در این فاصله چه تغییراتی در جامعه رخ داده است؟

در آن زمان شور و بداعت حرکت ویدا موحد، من و امثال مرا به وجد آورده بود و فکر می‌کردیم که با توجه به فراهم بودن زمینه، این شکل از نافرمانی مدنی رادیکال بسیاری از دختران جوان را به خیابان خواهد آورد، اما چنین نشد! [1] به‌رغم فراهم بودن شرایط، دختران طبقه‌ی متوسط به شکلی انبوه به دختران خیابان انقلاب نپیوستند و در نتیجه، این حرکت در سطح کنشگرانی محدود باقی ماند.

یکی از دلایل این امر چه بسا آن بود که نسل جوان طبقه‌ی متوسط به علت عدم پشتیبانی خانواده (نسل میانی) از حرکت‌های رادیکال، نمی‌توانست خواسته‌اش را به شکلی رادیکال به ظهور رساند. نسل میانی، و به‌ویژه مادران نسل میانی در قشرهای متوسط جامعه که اساس خانواده را مدیریت می‌کردند، سال‌ها به

حرکتی آرام و تدریجی خو گرفته بودند؛ و از آن مهم‌تر، خشونت و قهر دولتی را نه تنها در برابر اعتراضات خود در چارچوب‌های رسمی و نیمه‌رسمی با پوست و گوشت لمس کرده بودند بلکه تجربه‌ی خشونت‌های افسارگسیخته‌ی دهه‌ی ۶۰ را نیز از نسل اول انقلاب درونی کرده بودند، و در نتیجه می‌خواستند فرزندان خود را از این خشونت دور نگه دارند. بنابراین، با استفاده از اهرم‌های اقتصادی می‌کوشیدند تا آنچه را جامعه و حکومت از فرزندانشان دریغ می‌کرد فراهم سازند. این امر به نوعی سبب می‌شد که نیروی رادیکال جوانی فرزندان در برابر نابسامانی‌های دنیای بیرونی مهار شود.

بی‌شک زنان نسل میانی که خود بیش از نسل جدید زخم‌خورده‌ی حجاب اجباری بودند با دختران جوانشان همدلی چشمگیری داشتند اما تلاش می‌کردند که خواسته‌های موجه و مشروع آنان را همچون گذشته به شکل‌های کم‌هزینه‌ای همچون «آزادی و بی‌حجابی یواشکی» یا «سفیدپوش کردن روسری‌ها» پیش ببرند نه با حرکت‌های رادیکالی همچون «دختران خیابان انقلاب» که گسستی از تاکتیک‌های پیشین بود و برخلاف گذشته اقتدار حاکمیت را صریحاً به چالش می‌کشید. از این رو، آن بخش از نسل میانی طبقه‌ی متوسط که امکانات و اتوریت‌های اقتصادی بر فرزندان داشت می‌کوشید تا با ایجاد «گلخانه‌های خصوصی/ نیمه‌عمومی» [2] خواسته‌های جگرگوشه‌هایش را «یواشکی» برآورده سازد و آنان را از گزند قهر دولتی حفظ کند. «مهاجرت از کشور» آرزویی بود که نسل میانی طبقه‌ی متوسط برای فرزندانشان ساخته و پرداخته می‌کردند تا پس از آنکه خواسته‌های فرزندان را به‌طور نسبی در گلخانه‌های خانگی برآورده کردند، آنان را به «خارج» بفرستند و از اضطراب همیشگی در مورد آینده‌ی فرزندانشان خلاص شوند. هرچند «مهاجرت» نمی‌توانست همه را در برگیرد اما به هر حال ایده‌ای بازدارنده و «آرزویی» بود که شاید عملی می‌شد. همین آرزو و ایده‌ی ذهنی می‌توانست مشغولیتی برای کل خانواده ایجاد کند و در نهایت دوران پرشور جوانی را که ذاتاً شامل رادیکالیسم است، با «انتظار برای زندگی بهتر در جایی دیگر» پر می‌کرد. اما پرسش این است که در پنج سال گذشته چه تغییراتی رخ داده که نسل جوان توانسته است از بند نسل میانی رها شود و جنبش دموکراسی‌خواهی را در فقدان رهبری نسل میانی به جنبشی رادیکال تبدیل کند؟

زوال بنیه‌ی اقتصادی طبقه‌ی متوسط

برای پاسخ به پرسش بالا می‌توان به چند عامل اشاره کرد، از جمله افزایش خانواده‌های تک‌والد (که نه تنها به کاهش امکانات رفاهی برای فرزندان می‌انجامد بلکه نظارت خانواده‌ها را نیز کاهش می‌دهد)؛ مشروعیت‌زدایی از تحصیلات دانشگاهی به‌عنوان راهکار اصلی نسل میانی برای تضمین آینده‌ی نسل جدید؛ [3] افزایش تعداد جوانان و حتی نوجوانانی که به درآمدزایی از طریق اینترنت روی می‌آورند یا حداقل باز شدن چنین چشم‌اندازی برای آنان، که به کاهش اعتبار و اقتدار فرهنگی خانواده در برابر نسل جدید انجامیده است. اما در این میان شاید مهم‌ترین عامل را باید در تغییر وضعیت کلان اقتصادی کشور، به‌ویژه تغییر

وضعیت اقتصادی طبقه‌ی متوسط، جست‌وجو کرد. در این پنج سال آنچه بسیار تغییر کرده، کاهش شدید توان اقتصادی طبقه‌ی متوسط و در نتیجه از میان رفتن «گلخانه»‌های خصوصی و نیمه‌عمومی است که نسل میانی برای حفظ و نگهداری فرزندانش از آن بهره می‌برد. در واقع، طبقه‌ی متوسط با رأی دادن به حسن روحانی به‌عنوان عضو از «شورای امنیت ملی» که فکر می‌کرد احتمالاً قدرتی برای پیشبرد برجام‌های ۱ و ۲ و ۳ دارد، برای آخرین بار کوشید تا وضعیت اقتصادی خود را بهبود بخشد و به چرخه‌ی «زندگی معمولی» بازگردد، اما با مخالفت هسته‌ی اصلی حکومت و نیز روی کار آمدن ترامپ در آمریکا، این استراتژی نیز با شکست مواجه شد و انتخابات تحقیرآمیز ۱۴۰۰، امکان بهبود وضعیت اقتصادی را برای همیشه در ذهن طبقه‌ی متوسط از بین برد.

وضعیت ناگوار اقتصادی طبقه‌ی متوسط هر روز بیشتر گسترش یافت و ناامیدی از بهبود وضعیت اقتصادی در خانواده‌ها اقتدار اقتصادی نسل میانی را در برابر نسل جدید تضعیف کرد. نسل میانی طبقه‌ی متوسط دیگر نمی‌توانست فرزندانش را قانع کند که خواسته‌هایشان در گلخانه‌های خصوصی برآورده خواهد شد. از سوی دیگر، وضعیت اقتصادی جهانی نیز بیش از پیش بحرانی شد و در نتیجه، با توجه به رکود اقتصاد جهان (به‌ویژه در زمان شیوع ویروس کرونا)، وقوع جنگ اوکراین و نیز گسترش رویکردهای ضد‌مهاجرتی در میان دولت‌ها و ملت‌های کشورهای غربی، امکان «مهاجرت» کاهش یافت. [4]

با توجه به اوضاع نابسامان اقتصادی طبقه‌ی متوسط، رشته‌های وابستگی نسل جوان با خانواده‌هایشان به‌شدت تضعیف شد و این امر زمینه‌ی رادیکال شدن حرکت‌های نسل جدید را فراهم ساخت.

زوال بنیه‌ی اقتصادی طبقه متوسط سبب شد که این طبقه به دلیل کاهش امکانات مالی، همچون طبقات فرودست به‌جای پیگیری خواسته‌های دموکراتیک به دنبال مطالبات اقتصادی و معیشتی روان شود. تجمعات اعتراضی بازنشستگان، مال‌باختگان بانک‌ها و مراکز سرمایه‌گذاری‌های کوچک و نظایرشان که به‌طور مدام رخ می‌داد اغلب توسط همین طبقه‌ی متوسط شکل می‌گرفت که پس‌انداز اندکش را به امید دستیابی به شرایط بهتر اقتصادی در حوزه‌ی خودرو، بورس، و صرافی‌های ارز و سکه سرمایه‌گذاری می‌کرد اما بسیاری از این مراکز با کلاهبرداری دسترنج و پس‌انداز آنها را بالا می‌کشیدند. در واقع، نسل میانی طبقه‌ی متوسط در پی کاهش امکانات اقتصادی ناشی از سوءمدیریت کلان اقتصادی کشور و نیز به علت گسترش روزافزون تحریم‌ها در پنج سال گذشته، از پیگیری مطالبات دموکراتیک خود بازماند. در نتیجه، نسل میانی دیگر قادر به ارائه‌ی پاسخی به فرزندانی نبود که می‌پرسیدند «چه آینده‌ای می‌تواند برای آنان فراهم سازد؟»

اعتراض به حجاب اجباری در عین حال که نقطه‌ی قوت این جنبش بود، نقطه‌ی ضعیفی

برای وارد شدن به مرحله‌ی براندازی نیز به حساب می‌آمد.

در واقع، حکومت با روی آوردن به سیاست خارجی انزواطلبانه و در نتیجه، افزایش تحریم‌ها، و نیز با پروبال دادن به گروه‌های هرچه ضعیف‌تر و ناکارآمدتر برای مدیریت اقتصادی کشور، طبقه‌ی متوسط را از

نظر اقتصادی فرودست‌تر کرد. احتمالاً دولتمردان خوشحال بودند که با تضعیف طبقه‌ی متوسط توانسته‌اند این طبقه را از گردونه‌ی تحولات دموکراسی‌خواهی دور سازند و آتش اعتراضات مدنی را خاموش کنند. به همین علت، با تمرکز بر طبقات خیلی فرودست می‌کوشیدند تا نارضایتی آنان را با سیاست‌های حمایتی و تبلیغاتی گوناگون مهار کنند. اما دولتمردان فراموش کرده بودند که اقتدارشان به نوعی متکی بر اقتدار اقتصادی خانواده در برابر نسل جوان است. در واقع، با پایان جنگ و آغاز دهه‌ی هفتاد خانواده‌های طبقه‌ی متوسط اغلب برای حفظ فرزندانشان و البته پیشبرد دموکراسی‌خواهی به شکلی آرام و مسالمت‌آمیز، از رادیکال شدن نسل جدید جلوگیری می‌کردند. اما وقتی «اقتدار اقتصادی خانواده‌ی طبقه‌ی متوسط» فرو ریزد و نسل جوان دیگر به آینده امیدوار نباشد طبعاً در برابر نسل جوان طبقه‌ی متوسط (که دارای سرمایه‌ی فرهنگی و اجتماعی برای پیشبرد دموکراسی به شکلی رادیکال است) مانعی وجود نخواهد داشت. باری، دولتمردان سرخوش از تضعیف طبقه‌ی متوسط در شرایط نابسامان اقتصادی، تصور می‌کردند که در غیاب طبقه‌ی متوسط دموکراسی‌خواه می‌توانند همه‌ی آنچه را که نسل میانی طبقه‌ی متوسط طی دهه‌ها با خون جگر برای دور شدن از «خدای دهه‌ی ۶۰» به دست آورده و به فرهنگ مسلط جامعه تبدیل کرده بود، نابود کنند و به این طریق این طبقه را نه تنها از نظر اقتصادی بلکه از نظر فرهنگی نیز به حاشیه برانند. از این رو با انتخابات تحقیرآمیز ۱۴۰۰ و با شعار «خدای دهه‌ی ۶۰ خدای امروز هم هست» و روی کار آوردن گروهی فاقد هر نوع بینش فرهنگی، «مبارزه‌ی نهایی» خود را علیه طبقه‌ی متوسط و فرهنگ مسلط آن آغاز کردند. اما تضعیف اقتصادی طبقه‌ی متوسط و سرخوردگی نسل جوان این طبقه از هرگونه بهبود اوضاع و آینده‌ی بهتر، اتفاقاً به نقطه‌ی عطفی برای ورود این نسل به عرصه‌ی سیاسی و عبور از استراتژی نسل میانی تبدیل شد. به این ترتیب، عامل اقتصادی با عامل فرهنگی گره خورد و با کاهش «اقتدار اقتصادی» طبقه‌ی متوسط بر نسل جوانش و رادیکال شدن حرکت‌های اجتماعی، «اقتدار حکومت» نیز فرو ریخت.

در واقع، دولتمردان نمی‌دانستند که نسل جدید همین طبقه‌ی متوسط دموکراسی‌خواه این بار در غیاب اقتدار نسل میانی و بدون رهبری و پیشگامی آنان، می‌توانند پتانسیل رادیکال خود را آزاد سازند. به این ترتیب، جنبش نسل جدید طبقه‌ی متوسط در قالب جنبش «زن، زندگی، آزادی» و با محوریت «زنان» و نماد نیرومند «مبارزه با حجاب اجباری» ظهور یافت.

خروش نسل جدید طبقه‌ی متوسط

بی‌تردید اوج حرکت دموکراسی‌خواهانه‌ی طبقه‌ی متوسط در «جنبش سبز» نمود و ظهور یافته بود اما آن جنبش نتوانست مرزهای قومی و طبقاتی را در هم بشکند و در نهایت با برخورد قهری حکومت به حاشیه

رانده شد. پس از آن عمدتاً شاهد خیزش‌هایی در طبقات فرودست بودیم اما این خیزش‌ها نیز نتوانست مرزهای طبقاتی را درنوردد و طبقه‌ی متوسط را با خود همراه سازد. در سال ۱۴۰۱ با فرودست شدن هرچه بیشتر طبقه‌ی متوسط، نسل جدید این طبقه قیام کرد و توانست مرزهای قومی و طبقاتی را، حداقل در میان جوانان مناطق مختلف کشور، کم‌رنگ کند و در مقیاسی به وسعت ایران بگسترده. با وجود این، این بار به علت بافت «جوان» این جنبش شاهد شکاف‌های دیگری، به‌ویژه «شکاف نسلی»، بودیم. جنبش «زن، زندگی، آزادی» توانست از مرزبندی‌های جغرافیایی و قومی عبور کند زیرا با توجه به فراگیری رسانه‌های اجتماعی و گسترش سبک زندگی جهانی در میان نسل جدید، این جنبش متکی به تجربه‌ی مشترک نسل جوان در گوشه و کنار کشور بود. اما فراگیری جغرافیایی آن عمدتاً به نسل جوان محدود ماند و بجز برخی از مناطق (کردستان، سیستان و بلوچستان) نتوانست مرزبندی‌های نسلی را پشت سر بگذارد. شکاف نسلی سبب می‌شد که این جنبش در سطح گسترش یابد اما به علت عدم جذب نیروهایی - از جمله نسل میانی - که منابع اقتصادی را در دست دارند نتوانست در دیگر لایه‌های اجتماعی تعمیق شود. در این جا می‌کوشم تا این شکاف‌ها را صرفاً از زاویه‌ی نماد این جنبش یعنی «مبارزه با حجاب اجباری» و پیوند زدن آن با «سرنگونی»، به بحث و داوری خوانندگان بگذارم، وگرنه این مسئله ابعاد دیگری نیز داشته است. [5]

نماد مبارزه با حجاب اجباری در پیوند با سرنگونی

شعار اصلی و نماد مهم این جنبش «علیه حجاب اجباری» بوده است. این نماد مهم در عین حال که توانست این جنبش را در میان نسل جوان در سراسر کشور به شکلی فورانی بگسترده و هم‌زمان در سطح افکار عمومی جهانی نیز اعتبار و حمایت فراوانی به دست آورد اما به شکلی تناقض‌آمیز به «افتراق»‌هایی نیز انجامید. از میان این افتراق‌ها می‌توان به سه افتراق مهم و آشکار اشاره کرد: یکم) افتراق نسلی؛ دوم) افتراق طبقاتی؛ سوم) افتراق مذهبی.

برای توضیح این سه‌گانه، باید به تناقض مرکزی میان نماد این جنبش (که عمدتاً بر پوشش و سبک زندگی اختیاری متمرکز بود) با گسترده‌ی وسیع یک جنبش عمومی سرنگونی‌طلب اشاره کرد. بنیان و محرک خیزش «زن، زندگی، آزادی» بر اختیاری بودن پوشش و سبک زندگی استوار شد و طبعاً برای جنبشی محدود به مرزهای جنبش مدنی زنان و جوانان می‌توانست - و می‌تواند - موفقیت‌آمیز باشد اما شاید پتانسیل آن را نداشت که به جنبشی عمومی برای براندازی تبدیل شود و تمامی گروه‌های مختلف معترض به حکومت را گرد هم آورد. به بیان دیگر، رویکرد «براندازانه»ی این جنبش، که شاید به نوعی بر آن تحمیل شد، با نمادهای قدرتمند آن (علیه اجباری بودن پوشش و سبک زندگی) هم‌سویی و هم‌خوانی نداشت و همین تناقض‌هایی را برمی‌انگیخت و از گسترش آن در میان معترضان غیر از نسل جوان جلوگیری می‌کرد.

در واقع، اعتراض به حجاب اجباری در عین حال که نقطه‌ی قوت این جنبش بود، نقطه‌ی ضعفی برای وارد شدن به مرحله‌ی براندازی نیز به حساب می‌آمد. نقطه‌ی قوت محسوب می‌شد چون می‌توانست به «تحولات عمیق اجتماعی، فرهنگی و حتی سیاسی» بینجامد و به انقلابی فرهنگی و اجتماعی دامن زند (که زده است و همچنان در حال گسترش است)؛ در عین حال نقطه‌ی ضعف بود چون مانعی شد در برابر «براندازی سیاسی» از نوعی که عده‌ای مد نظر دارند. وقتی «زنان» و خواسته‌هایشان در مرکز جنبشی قرار می‌گیرند ممکن است که جامعه‌ی مردسالار (در هر دو بخش مدرن و سنتی) نسبت به آینده تاحدودی دچار تردید و تزلزل شود. هرچند محوریت خواسته‌ی زنان (حجاب اختیاری) می‌تواند مردسالاری مدرن (خواه گروه‌های مدرن مذهبی و خواه گروه‌های مدرن سکولار) را در تقابل با مردسالاری سنتی قرار دهد اما ممکن است که در روند عمقیابی و گسترش خود (اختیار بر بدن) همدستی‌هایی میان آنها ایجاد کند. افزودن بخش «مرد، میهن، آبادی» به شعار اصلی این جنبش ناشی از همین دغدغه‌ی مردسالاری مدرن بود.

از سوی دیگر، مخالفت با حجاب اجباری و گره خوردنش با مبارزه برای «سرنگونی»، همراهی بخش‌های مذهبی معترض حکومت را، به‌رغم همدلی‌شان، دشوار می‌کرد. همدلی با این نماد، فرق می‌کند با پرداختن هزینه‌هایی گزاف برای این مخالفت! از جمله هزینه‌هایی که ممکن است کل کشور را زیر و زبر کند. چنانچه برای بخش‌های غیرمذهبی نسل میانی نیز پرداخت هزینه برای جنبشی که شکل و محتوایی متناقض‌نما داشت دشوار بود و آنان را دچار تردید و تزلزل می‌کرد.

هرچند محوریت خواسته‌ی زنان (حجاب اختیاری) می‌تواند مردسالاری مدرن (خواه گروه‌های مدرن مذهبی و خواه گروه‌های مدرن سکولار) را در تقابل با مردسالاری سنتی قرار دهد اما ممکن است که در روند عمقیابی و گسترش خود (اختیار بر بدن) همدستی‌هایی میان آنها ایجاد کند. افزودن بخش «مرد، میهن، آبادی» به شعار اصلی این جنبش ناشی از همین دغدغه‌ی مردسالاری مدرن بود.

به همین سبب، این سه‌گانه‌ی تأثیرگذار (افتراق نسلی، طبقاتی و مذهبی) از جمله موانع مهم همراهی بخش خاکستری معترض به حکومت با جنبش «زن، زندگی، آزادی» بود. اگر برای نسل جدید زنان مسئله‌ی حجاب اولوی‌تی جدی و مسئله‌ای محوری بود، آنچنان که پیوند زدن این خواسته با «سرنگونی» نیز جدی و پذیرفتنی می‌شد، اما چه بسا برای بخش بزرگی از نسل میانی زنان، پیوند این نماد با مسئله‌ی «سرنگونی» مشکل‌ساز و مبهم جلوه می‌کرد. تا وقتی که این جنبش با نماد مبارزه با حجاب اجباری در حد اعتراض به کشته شدن مهسا امینی بود طبقه‌ی متوسط را در کلیت و همراه با لایه‌های اجتماعی مختلف (مذهبی و غیرمذهبی) با خود همراه کرد، به طوری که در روزهای اول و نیز چهلم کشته شدن مهسا، ما با انبوه جمعیت مواجه بودیم اما در دیگر روزهای این جنبش، تنها کشته شدن فرزندان و تشییع جنازه‌های برخی از آنان – به‌ویژه دختران جوان – بود که نسل میانی را نیز به صحنه می‌کشاند. طبعاً چنین حضوری در

صحنه، نشان از همراهی طبقه‌ی متوسط در کلیت آن با جنبش در محدوده‌ی مخالفت با قلدري حکومت و مداخله‌ی دولت در زندگی خصوصی مردم به حساب می‌آید. اما با گسترده شدن پیوند این خواسته با مسئله‌ی «سرنگونی»، همراهی فرانسوی طبقه‌ی متوسط کم‌رنگ شد. از سوی دیگر، در روزهای سالگرد «آبان ۹۸»، طبقات فرودست و نیز بخش‌هایی از کسبه و بازاریان که آبان ۹۸ را نمادی از اعتراض به وضعیت معیشتی می‌دانستند با این جنبش همراه شدند اما در دیگر روزها این همراهی از سوی طبقات فرودست - غیر از بخش فرودست‌شده‌ی طبقه‌ی متوسط - نمود گسترده‌ای نداشت.

پوشش اختیاری: بهانه‌ای برای سرنگونی یا «سرنگونی به خاطر آن»

وقتی که زاویه‌ی «سرنگونی‌طلبی» این جنبش پررنگ شد، مثل سالگرد آبان ۹۸، با تضعیف نماد «مبارزه با حجاب اجباری»، توانست طبقات فرودست و معیشت‌طلب را در کلیت خود همراه سازد، و آنجا که مبارزه با مداخله در زندگی خصوصی مردم پررنگ شد، توانست قشرهای متوسط جامعه را در کلیت خود به میدان آورد. در دیگر موارد عمدتاً جوانان این طبقات درگیر این جنبش بودند. [6]

اینکه حجاب اجباری «بهانه»ی سرنگونی است یا به دلیل عدم تسلیم شدن حاکمیت در برابر این خواسته باید به دنبال «سرنگونی» رفت مسئله‌ای بغرنج است که تناقضات و دودلی‌های متعددی را در گروه‌های مختلف مردم برمی‌انگیزد. در نتیجه، ظرفیت درونی جنبش را از «قاطعیت لازم» برای جذب گروه‌های مختلف محروم می‌کرد. برای عموم نسل میانی، از طبقه‌ی متوسط تا طبقات فرودست، «حجاب» عمدتاً بهانه بوده و البته «بهانه‌ی خیلی مناسبی» هم نبوده که بتوانند با آن همذات‌پنداری کنند. در عوض، برای نسل جوان زنان و صدالبته برای کنشگران جنبش زنان و طبقه‌ی متوسط فرهنگی، این مسئله خودش به «ذات»، یک اصل کانونی است. به همین دلیل، برای بخشی از زنان نسل میانی، پیوند زدن این مسئله با «سرنگونی» همچنان به نفع دستیابی به این خواسته نیست.

بخش بزرگی از نسل میانی جامعه با خواسته‌ی پوشش اختیاری همدل است. و افزون بر این، به حل بحران‌های موجود در ساختار فعلی نیز امیدوار نیست و خواهان تحولی ساختاری است. با وجود این، بنا به تجربه‌ی سیاسی می‌داند که اولاً تحول ساختاری و بنیادی نیازمند ملزوماتی همچون وجود آلترناتیو و رهبری، همبستگی وسیع اجتماعی و سازمان‌دهی گسترده است و صرفاً با شعار و ایستادن بر شانه‌های یک خواست مدنی نمی‌توان به آن دست یافت. بنابراین، شاید بتوان با احتیاط نتیجه گرفت که در نظر بخش بزرگی از نسل میانی طبقه‌ی متوسط، چه مذهبی و چه غیرمذهبی، پیوند زدن مبارزه علیه حجاب اجباری با سرنگونی، اساساً پتانسیل آن را نداشت که بتوان با محوریت آن به دنبال «سرنگونی» رفت.

از سوی دیگر، مبارزه برای پوشش اختیاری در میان طبقات فرودست جامعه نیز اولویتِ عاجل نیست. اما برای بخشی از جوانان اقشار فرودست - به‌ویژه دختران طبقه‌ی متوسط فرودست‌شده - این اولویت، مهم و عاجل است و اتفاقاً آنان‌اند که امروز پس از فروکش کردن این جنبش، پرچم «زن، زندگی، آزادی» را به دوش گرفته‌اند.

مبارزه با حجاب اجباری پس از فروکش کردن اعتراضات خیابانی

با توجه به این مسائل، می‌بینیم که امروز هم به‌رغم فروکش کردن تظاهرات خیابانی، دختران جوان همچنان با نافرمانی مدنی علیه حجاب اجباری، در خیابان‌ها درگیر می‌شوند و هزینه می‌پردازند، اما به غیر از طبقه‌ی متوسط فرهنگی، [7] بخشی از نسل میانی زنان (حداقل آنهایی که به حجاب عقیده ندارند) همچنان «شل‌حجاب» باقی مانده‌اند و حاضر به همراهی گسترده با دخترانشان نیستند. شاید یکی از دلایل این عدم همراهی نسل میانی زنان این است که همچنان دو نیروی افراطی از درون و خارج از حکومت می‌کوشند تا مبارزه با حجاب اجباری را با «سرنگونی» پیوند بزنند و این امر دودلی بخشی از نسل میانی را افزایش می‌دهد. شیوه‌ی مبارزه‌ی نسل میانی در برابر اجبار به حجاب و سبک زندگی - که از خانواده تا جامعه وسعت دارد - روشی گام به گام بوده است تا هزینه‌های مخالفت با آن، چه در جامعه و چه در خانواده، کاهش یابد. از قضا آنان طی سه چهار دهه‌ی اخیر توانسته بودند که حجاب اجباری را از چادر و مقنعه به لباس با شالی شل (شل‌حجابی) و بعضاً بی‌حجابی نامحسوس تبدیل کنند. از سوی دیگر، نسل میانی با مبارزه‌ی گام به گام (سنگر به سنگر) توانسته بود که «حقوق تنانه» از جمله پوشش اختیاری، آزادی سبک زندگی و روابط آزاد دختران و پسران را در نهاد خانواده برای نسل جدید نهادینه سازد.

در واقع، این نسل میانی توانسته بود از یک سو با مخالفت و مبارزه با مردسالاری خانگی، فضای خانواده را برای نسل جدید به شکلی مهیا سازد که فرزندان، و به‌ویژه دخترانش، را از بندهای خانگی خانواده‌ی مردسالار برهاند (و آنان را با تجربه‌ی آزادی از چنین قید و بندهایی بزرگ کند) اما خود مانند نسل جدید (و نیز مانند نسل زنان در انقلاب ۵۷)، آن را به تمامی تجربه/ زندگی نکرده بود. از این رو، نسبت به حق انتخاب و حقوق تنانه، صرفاً «آگاهی جنسیتی» کسب کرده بود بی‌آنکه تجربه‌اش کرده باشد و به بخشی از «ناخودآگاه جنسیتی» اش تبدیل شده باشد. در حالی که نسل جوان در بطن زندگی خانوادگی و در دنیایی مبتنی بر اولویت «حقوق تنانه» (به‌ویژه از طریق تلفن‌های هوشمند، شبکه‌های اجتماعی و ماهواره‌ها) بزرگ شده و این حقوق را در «ناخودآگاه جنسیتی» اش تجربه کرده است.

هم از این روست که شاید بتوان گفت برای نسل جوان، بهره‌مندی از آزادی پوشش و سبک زندگی، اولویت اصلی و مرکزی است و حاضر است که در این راه هزینه‌های گزافی بپردازد و حتی جان خود را فدا کند.

برای نسل میانی زنان، با توجه به تجربه‌ی آنان [8]، هر چند این آزادی مهم است اما با توجه به تورم افسارگسیخته و بحران عمیق اقتصادی، و موقعیت متفاوت اجتماعی آنان نسبت به نسل جوان، اولویت‌های شغلی و معیشتی مهم‌تر است. از این رو، وقتی مبارزه با حجاب اجباری با «سرنگونی» پیوند می‌یابد و ناگزیر هزینه‌اش به شدت افزایش می‌یابد، دودل و مردد می‌شود.

البته شاید دلیل دیگر آن باشد که نسل میانی برخلاف نسل جوان، در کلافی پیچیده از پیوندهای اقتصادی و شغلی قرار دارد که مستلزم پذیرش مسئولیت‌های مختلفی در زندگی خانوادگی است. در نتیجه، نافرمانی به شکل روزمره برایش دشوار و گاه ناممکن است. در این میان، شاید یکی از دیگر دلایل این ناهمراهی آن باشد که این مادران تصور می‌کنند که با پایبندی نیم‌بند به حجاب اجباری می‌توانند با «متعادل‌سازی نمود بیرونی خانواده» از مجموعه‌ی خانواده، به‌ویژه دخترانشان، حراست کنند و در هنگام لزوم آنان را از گزند و قهر دولتی برهانند (گرایشی که با تداوم مسموم‌سازی‌های سریالی در مدارس دخترانه، در میان مادران تشدید شده است). اما پرسش اینجاست که آیا ناهمراهی آنان، که به عمومیت نیافتن و عادی نشدن پوشش اختیاری می‌انجامد، دخترانشان را بیشتر در معرض خطر قرار نخواهد داد؟

با وجود این، احتمال دارد که همه‌ی این معادلات با توجه به فشارهای گوناگون و فزاینده‌ی حکومت به بخش‌های مختلف جامعه (از جمله مراکز تفریحی، آموزشی، بانک‌ها، باغ‌تالارها و پلمب بی‌رویه‌ی فروشگاه‌ها، رستوران‌ها و مجتمع‌های تجاری) برای برعهده گرفتن تذکر حجاب، و یا اخراج دختران از دانشگاه‌ها به بهانه‌ی بی‌حجابی، نتیجه‌ی معکوسی به بار آورد. شاید نسل میانی، که آموزش دختران برایش مهم است و خط قرمزش به شمار می‌رود، در برابر این حجم از فشار، جان‌به‌لب شود و ناگهان قیام کند. یا شاید فشار بر کسبه برای تحمیل حجاب اجباری، خواسته‌ی پوشش اختیاری را از نسل جوان به دیگر بخش‌های جامعه تعمیم دهد.

سخن پایانی

در این نوشتار کوتاه کوشیدیم تا در حد توان صرفاً از زاویه‌ی «مبارزه با حجاب اجباری» به برخی از دلایل نپیوستن قشر خاکستری به جنبش «زن، زندگی، آزادی» بپردازیم. با وجود این، معتقدیم که می‌توان این جنبش را به‌عنوان جنبش زنان و جوانان به رسمیت شناخت و دستاوردهای عظیم آن را که در حال تغییر ارزش‌های جامعه است پاس داشت، به جای این که آن را به خاطر عدم جذب قشر خاکستری زیر سوال برد. اگر این جنبش را به‌عنوان جنبش جوانان و زنان به رسمیت بشناسیم، می‌توانیم انتظارات خود از امکانات و محدودیت‌هایش را مشخص کرده و دستاوردهایش را بستاییم. گرچه دور از ذهن نیست که انقلاب فرهنگی و

اجتماعی‌ای که این جنبش در جامعه جاری کرده و در حال گسترش است در آینده پیامدهایی سیاسی نیز داشته باشد - اما شاید نه لزوماً به طریقی که برخی انتظار دارند.

منبع: وبلاگ نویسنده

در زمان ظهور دختران خیابان انقلاب در سال ۱۳۹۶ به این مسئله پرداختم [1]

[/https://www.radiozamaneh.com/425026](https://www.radiozamaneh.com/425026)

منظور از گلخانه‌های خصوصی و نیمه‌عمومی، ایجاد محیط‌هایی امن است دور از چشم حکومت یا به [2] شکلی که حکومت بتواند چشم بر آن ببندد. این محیط‌ها در خانه‌ها (فراهم کردن امکان معاشرت آزادانه دختران و پسران) و در اماکن نیمه‌عمومی مثل انواع و اقسام کلاس‌های موسیقی، رقص، ورزش، کافی‌شاپ‌های نیمه‌پنهان، کنسرت‌ها و پارتی‌ها در باغ‌ها و تالارهای خارج از شهر شکل می‌گرفت. البته دولت‌های قبلی با شدت کمتری با این فضاهای نیمه‌عمومی برخورد می‌کردند اما در یکی دو سال اخیر مقابله با چنین فضاهایی به‌شدت افزایش یافت.

حکومت در چند سال اخیر نه تنها دایره‌ی ورود «غیرخودی‌ها» به مقامات و مناصب دولتی را تنگتر [3] کرده است بلکه حتی در پایین‌ترین لایه‌های دستگاه‌های دولتی و نیمه‌دولتی هم از ورود افراد تحصیل‌کرده‌ی «غیرخودی» جلوگیری می‌کند. در واقع، کل حکومت با توجه به سیاست افزایش تنش با جهان و با تشدید حالت دفاعی‌اش، تمامی ارکان رسمی جامعه و بوروکراسی را به روی «غیرخودی‌ها» بسته است، به‌طوری که امروز دیگر نسل جدید طبقه‌ی متوسط تحصیل‌کرده اساساً برای خود هیچ آینده‌ای را حتی در مراکز نیمه‌دولتی و پایین‌ترین رده‌های بوروکراسی هم متصور نیست. در نتیجه، مشروعیت ایده‌ی تحصیلات دانشگاهی به‌عنوان ابزاری برای دستیابی به آینده‌ی بهتر زیر سؤال رفته است. امروز دیگر در دبیرستان‌ها بخش بزرگی از نوجوانان، به‌ویژه پسران، به تحصیل در دانشگاه فکر نمی‌کنند مگر آن که برنامه‌ی مشخصی برای مهاجرت خارجی داشته باشند یا بخواهند سربازی خود را به تأخیر بیندازند. شاید بتوان گفت که موشک‌هایی که پرواز شماره‌ی ۷۵۲ به مقصد کانادا را هدف قرار داد، «ایده و [4] آرزوی جوانان طبقه‌ی متوسط برای دستیابی به زندگی بهتر در مکانی دیگر» را نیز نشانه گرفت! تجمعات اعتراض‌آمیز بخشی از جوانان، به‌ویژه اقشار بالا و متوسط رو به بالا، در دی ۱۳۹۸ تا حدی ناشی از نوعی خشم از چنین ضربه‌ای به «آن ایده و آرزو» هم بود.

برخی از دیگر دلایل عدم همراهی گسترده‌ی نسل میانی، به‌رغم همدلی با جنبش «زن، زندگی، آزادی» [5] «آزادی»، را می‌توان در مقاله‌ی «جنبش زن، زندگی، آزادی: از همدلی به همگامی و تعمیق» یافت.

در روزها و هفته‌هایی که تجمعات و تظاهرات جوانان شوری برپا کرده بود، مشاهده‌ی صف‌های [6] طولانی برای دریافت ارز دولتی از صرافی‌ها، یا ثبت‌نام میلیونی برای خرید خودرو، تصویری متناقض‌نما از جامعه ارائه می‌داد.

در محله‌هایی که به طور سنتی زیستگاه طبقه‌ی متوسط فرهنگی است (مانند شهرک اکباتان) شاهد [7] همراهی نسل‌های مختلف زنان با جنبش پوشش اختیاری هستیم.

برخی از پژوهش‌ها نشان می‌دهد که مسئله‌ی حجاب اجباری برای نسل جدید اولویت دارد اما برای [8] نسل‌های میانی چنین نیست. مثلاً در سال ۱۳۸۳ فقط ۳۱ درصد از دانشجویان مصاحبه‌شونده در دانشگاه تهران با گزینه‌ی «رعایت حجاب برای زنان الزامی است» مخالفت کرده بودند اما در سال ۱۳۹۳ بیش از ۵۴ درصد از جوانان زیر سی سال در تهران با حجاب اجباری مخالف بودند. در واقع، در سراسر دنیا شرایط زندگی نسل‌های مختلف بر تعیین اولویت‌هایشان تأثیر می‌گذارد. برای بحث در مورد تغییرات اجتماعی در سه دهه‌ی گذشته می‌توانید به مقاله‌ی «دین‌داری بی‌واسطه و حجاب اجباری» مراجعه کنید.

سایت آسو